

«صوفي نَسَنَدَنْدُ كِه خَمَّار نَبَاشَد»

واژه «خَمَّار» در نیم‌بیتی از سَعْدِي شیرازی

۱۶۷-۱۷۵

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر می‌کوشد معنای واژه «خَمَّار» را در مصرع «صوفي نَسَنَدَنْدُ كِه خَمَّار نَبَاشَد» بررسی کند. وی در راستای این هدف، دیدگاه برخی از شارحان اشعار سعدی را پیرامون واژه «خَمَّار» و معنای مصرع، بیان می‌دارد و در ادامه، به بیان دیدگاه خود می‌پردازد

کلیدواژه: غزل، غزلیات سعدی، معنای شعر، خَمَّار

“Sufi Napasndad Ke Khammār Nabashad”
(The Word “Khammār” in a Hemistich of
Sa’di Shīrāzi)

Joya Jahanbakhsh

Abstract: In the present article, the author tries to examine the meaning of the word “Khammār” in the phrase “Sufi Napasndad Ke Khammar Nabashad “. In line with this goal, he expresses the views of some commentators on Sa’adi’s poems about the word “Khammār” and the meaning of this Hemistich, and then expresses his own views.

Keywords: lyric poem, Sa’di’s lyric poem, Meaning of Poetry, Khammār

(مَن لَمْ يَكُنْ حَمَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ صَوْفِيًّا)
(مفردة الحَمَّار في مصرع أحد أبيات سعدي الشيرازي)
جويا جهانبخش

المختصرة: يحاول الكاتب في مقاله الحالي أن يبحث عن معنى مفردة (الحَمَّار) في عبارة (صوفي نَبَسُنْدُد كه حَمَّار نَبَاشَد) والتي هي مصرع أحد الأبيات الشعرية لسعدي الشيرازي. وتحقيقاً لهدفه هذا يذكر الكاتب آراء بعض من شارحي أشعار سعدي حول معنى مفردة (الحَمَّار) ومعنى المصراع، ثم يبيِّن رأيه الشخصي حول الموضوع.
المفردات الأساسية: الغزل، غزليات سعدي، معنى الشعر، الحَمَّار.

دَر عَزَلِ بسیار دِلَویز و شَکَرخیزِ «آن بِه که نَظَرِ باشَد و کُفتارِ نَبَاشَد / تا مُدعی اَندرِ پَسِ دیوارِ نَبَاشَد ...» از «طَبِیبات» شیخِ شیرینِ سُخَنِ شیراز - که به قولِ زنده یادِ مَلِکِ الشُّعراءِ بَهار: «طَبِیباتش به کُل و لاله و رَیحانِ مانَد» - آمده است:

ما توبه شکستیم که دَر مَذهَبِ عَشاق صوفی نَبَسَنَدُنْدُ که خَمَارِ نَبَاشَد

(کَلِیَّاتِ سَعَدی، به اِهتمام: مُحَمَّدِ عَلی فُروغی [با هَمکاری: حَبیبِ یَعْمائی]، [بازچاپ زیرِ نَظَرِ: بَهاء الدِّینِ خُرَوشاهی]، ج: ۱۵، تَهران: مُؤَسَّسه اِنْتِشاراتِ اَمیرِکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۸۳ و ۴۸۴، غ ۲۰۱).

مَعنایِ مَشهورِ واژه «خَمَار» - چنان که می دانید - «می فُروش، باده فُروش، خَمَر فُروش» است؛ لیک چُنین می نمایَد که این مَعنی، مُناسِبِ بَیتِ یادشُدۀ سَعَدی نیست؛ هَرچند که بَعْضِ سَعَدی شناسان، «خَمَار» را دَر این بَیت، به هَمین مَعنایِ مَشهورِ گَرفته اند.

اُستادِ دَکترِ مُظَاهِرِ مُصَفَّا (۱۳۱۱ - ۱۳۹۸ ه.ش.) - رِضوانُ اللهُ عَلَیْهِ -، دَر مَتَنِ کَاملِ دیوانِ شیخِ أَجَلِ سَعَدی شیرازی (به کوشش: مُظَاهِرِ مُصَفَّا، بازخوانی و ویرایش: اَکرمِ سُلطانِی، ج: ۱، تَهران: اِنْتِشاراتِ روزنَه، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۴۲۶، غ ۲۳۰)، دَر حاشیهِ، لَفْظِ «خَمَار» را توضیح داده و مَرقوم فرموده اند: «می فروش».

زنده یادِ دَکترِ مَهِینِ دُخْتِ صَدِیقِیان (۱۳۱۶ - ۱۳۷۸ ه.ش.) هم، دَر فَرهَنگِ واژه نَمایِ سوَدِ بَخْشی که از بَرایِ عَزَلِیَّاتِ سَعَدی فَراهم کرده اند، واژه «خَمَار» را دَر عَزَلِیَّاتِ شیخِ شیراز و از جُمله دَر هَمین بَیتِ موردِ کُفت و گوئیِ ما، به مَعنایِ «باده فروش، پیر کامل» گَرفته اند (نَگر: فَرهَنگِ واژه نَمایِ عَزَلِیَّاتِ سَعَدی به اِنضمامِ فَرهَنگِ بَسامدی - بر اَساسِ مَتَنِ عَزَلِیَّاتِ سَعَدی، تَصحیحِ حَبیبِ یَعْمائی -، فَراهم آورده: مَهِینِ دُخْتِ صَدِیقِیان، ج: ۱، تَهران: پَژوهشگاهِ عُلومِ اِنسانی و مُطالعاتِ فَرهَنگی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۲ / ۶۳۹).

این مَعنایِ «می فروش، باده فُروش» از بَرایِ واژه «خَمَار»، بی کُفت و گوئی، جُز به تَکلفی که بدان اِشارتِ خَواهم کرد، بر اَندامِ این بَیتِ سَعَدی چُشت و راست نَمی آید.

یک مَعنایِ واژه «خَمَار» که دَر اَدبِ فارسی شَواهدی دارَد لیک از فَرهَنگِ هائی چون لُغَتِ نامۀ دَهخُدا و فَرهَنگِ بَزرگِ سُخَنِ فوت شده است، «باده نوش و می خواره» است.

به گِمانِ این دانش آموز، سَعَدی دَر اینجا واژه «خَمَار» را به هَمین مَعنایِ «باده نوش و می خواره» به کار گَرفته است، و به طَنز و تَعَرِیضِ دَرباره «صوفی» - که دَر آن اَعصارِ نَمادِ «سَخْتِگیریِ دینی» و گاه

نماد «تظاهر به دینداری سخنگیرانه» بود - گفته: متوقع آن است که صوفی، به جای پارسائی، یا: پارسانمائی، و به جای پرهیز از باده، به باده‌نوشی روی آرد و «می‌خواره» شود! ... این انگشت‌نهادن بر پارسائی سخنگیرانه یا متظاهرانه صوفیان و اشتداد از مفهوم «باده» و «باده‌نوشی» در نقد آن یا تعریض به آن، چیزی است که در شعرِ مَدْرَسِیِ فارسی بسیار دیده و خوانده‌ایم؛ همان چیزی که پسان‌تر حافظ در بیت‌هایی چون «صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست / باز به یک جُرعه می‌عاقل و فرزانه شد» و «صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه / به دو جامِ دگر آشفته شود دستارش» و ...، با طنزی تیزتر و بزان‌تر بدان پرداخته و ذهن و زبانِ آشنایانِ شعرِ فارسی را چنان از آن سرشار کرده است که ما را از هرگونه اِکثار در نقلِ شواهدِ مؤید این مقوله بی‌نیاز می‌گرداند.

خوشبختانه شماری از گزارندگانِ غزلیهای سعّدی، بدین نکته که واژه «خمّار» در بیتِ موردِ گفت‌وگویی ما به معنای «باده‌نوش و می‌خواره» است، توجّه کرده‌اند.

زنده‌نام نورالله ایزدپرست (۱۲۸۹ - ۱۳۷۱ ه.ش.) که از عشاق سعّدی بود و از پیشگامان گزارش‌نویسی بر غزلیات او، در شرح این بیت شیخ اجل نوشته است: «خمّار: بسیار شراب‌خوار.» (غزلیهای سعّدی، به کوشش: نورالله ایزدپرست، ج: ۲، تهران: دانش، ۱۳۶۲ ه.ش.، ۱ / ۲۷۳).

روانشاد استاد دکتر سید خلیل خطیب زهّبر (۱۳۰۲ - ۱۳۹۳ ه.ش.)، نوشته: «خمّار: به فتح اَوّل میگسار» (دیوان غزلیات استاد سخن سعّدی شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرح آیات و ذکر وزن و بحر غزلیها و برخی نکته‌های دستوری و ادبی و امثال و حکم به کوشش: دکتر [سید] خلیل خطیب زهّبر، ج: ۱۰، تهران: انتشارات مهتاب، بی تا، ۱ / ۲۹۷).

آقای بهاء‌الدین اسکندری آرسنجان‌ی هم در توضیح «خمّار» در اینجا نوشته‌اند: «میگسار؛ باده‌نوش؛ کسی که از باده محبت حق می‌نوشد» (غزلیات شیخ شیراز سعّدی، مقدمه و شرح: بهاء‌الدین اسکندری، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۲۸۷).

آقای غلامرضا آرژنگ هم نوشته‌اند: «خمّار: می‌خواره.» (غزلیات و قصاید سعّدی - از روی نسخه شادروان محمدعلی فروغی با معنی واژه‌ها و توضیح تعبیرهای دشوار، به کوشش: غلامرضا آرژنگ، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۵۲۷).

آقای دکتر حسن انوری نوشته‌اند: «خمّار: می‌فروش، در اینجا می‌خواره.» (گزیده غزلیات سعّدی، انتخاب و شرح: دکتر حسن انوری، ویرایش دُوم، ج: ۱۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۱۳۰).

زنده‌یاد استاد کاظم برگ نیسی (۱۳۳۵ - ۱۳۸۹ ه.ش.)، نوشته است:

«... خمّار: در اینجا یعنی «باده‌نوش، باده‌نوش قهار». معنی بیت: ما توبه‌یی را که از روی زهد و

پرهیزگاری کرده بودیم، شکستیم، زیرا در دین عاشقان، صوفی را می‌پذیرند که باده‌نوش قهار باشد. صوفی، البته زاهد و عابد است، اما «صوفی خمار» (گذشته از معنای عرفانی) دست‌کم باید مشربی ملامتی و قلندروار داشته باشد و در بند نام و ننگ نباشد. «غزلیات سعدی، بر اساس چاپهای شادروانان محمدعلی فروغی [و] حبیب یغمایی، مقابله، اعرابگذاری، تصحیح، توضیح واژه‌ها و اصطلاحات، معنای آیات و ترجمه شعرهای عربی: کاظم برگ نیسی، ویراست ۲، چ: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۸۶ ه. ش.، ۱ / ۴۸۷).

آقایان دکتر محمدرضا برزگر خالقی و دکتر تورج عفتدایی نوشته‌اند: «خمار: میگسار، شرابخوار.» (شرح غزلیات سعدی - همراه با مقدمه، تلفظ واژه‌های دشوار، درست خوانی و زیباشناسی بیتها، به کوشش: دکتر محمدرضا برزگر خالقی - و - دکتر تورج عفتدایی، چ: ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۶ ه. ش.، ۱ / ۴۴۹).

خانم فرح نیازکار هم «خمار» را در اینجا «باده‌نوش» دانسته‌اند (نگر: شرح غزلیات سعدی، فرح نیازکار، چ: ۱، تهران: انتشارات هرمس - با همکاری: مرکز سعدی شناسی -، ۱۳۹۰ ه. ش.، ص ۵۸۵).

استاد دکتر محمدجعفر یاحقی نیز، در گزارش همین بیت سعدی نوشته‌اند: «خمار: می‌گسار، باده‌نوش» (بدین شیرین سخن گفتن - گزیده غزلیات سعدی -، گزینش و گزارش: دکتر محمدجعفر یاحقی، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۲ ه. ش.، ص ۲۸۵).

روانشاد استاد عبدالمحمد آیتی، در گزارش این واژه عزّل شیخ، گویا دودل بوده و نوشته‌اند: «خمار: شراب فروش. سعدی خمار را به معنی شرابخوار و باده‌نوش هم به کار برده است.» (شکوه سعدی در عزّل، به انتخاب و شرح: عبدالمحمد آیتی، چ: ۱، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۶۹ ه. ش.، ص ۱۰۴).

گمان می‌کنم جای دودلی نیست. ... «خمار»، در این بیت شیخ شیراز، به معنای «می‌خواره و باده‌نوش قهار» است.

شاید کسی متکلفانه تصور کند که سعدی می‌خواسته است بگوید: صوفی باید آنچنان به باده اهتمام داشته باشد که از مرحله «می‌خوارگی» گذشته، بی‌کباره «می‌فروشی» پیشه سازد! ... چنین خیالی البته محال نیست؛ ولی من‌بند بسیار بعید می‌دانم منظور سعدی این بوده باشد و در ایراده مقصود و وصول به مقصد، چنین راه دور و درازی بی‌مایند.

به هر روی، کاربرد واژه «خمار» به معنای «باده‌نوش و می‌خواره»، - چنان که گفتیم - در آدب فارسی شواهدی دارد و در زمان سعدی و در زبان روزگار سعدی هم، کاربرد غریبی نبوده است که بیهوده ما را به تکلف اندازد.

این بیتهای دلکش کهن را - ولو با لختی تفاوت در ضبط - همگی در یاد داریم که:

«رَه مَیخانَه و مَسجِدِ کُدامَسْت؟ که هَر دَو بِر مَنِ مَشکینِ حَرامَسْت!

نَه دَر مَسجِدِ کُدا زَنَدَم؛ که رَنَدَسْت! نَه دَر مَیخانَه؛ کاینِ حَمارِ خامَسْت!

میانِ مَسجِدِ و مَیخانَه راهِپَسْت بجوید - ای عَزیزان! - کاینِ کُدامَسْت! ...»

دیوان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، خواشی و تعلیقات از: م. درویش، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹ ه.ش.، ص ۱۹۴.

پیدااست این «حَمارِ» شِعْرِ عَطّار که به «خامی» موصوف می‌گردد، «باده‌نوش» است، نَه «باده‌فروش».

«حَمار» به معنای «حَمَرخور»^۲، و نَه لزوماً «حَمَرفروش» (که معروفست)، بارها در کتاب جلیل نقض - معروف به: بعض مَثالِبِ التَّواصِبِ فی نقضِ «بعضِ فَضائِحِ الرِّوافِضِ» - نوشته نصیرالدین ابوالرّشید عبدالجلیل قزوینی رازی، که می‌دانیم در حدود ۵۶۰ ه.ق. تألیف گردیده است نیز، آمده است.

بدین نمونه‌ها بنگرید:

«و هَر کُجا قَماری حَماری باشَد که در جَهانِش بَهره‌ای نباشَد و بِحقیقت نَه فَضلی بوبَکر داند و نَه دَرَجَه‌ی عَلی‌ شناسد، برای دَمِ نانِ بی‌تی چند در دُشنامِ رافِضیان از بَر بگرده و در سَرمایه گرفته ...»^۱) نقض - معروف به: بعض مَثالِبِ التَّواصِبِ فی نقضِ «بعضِ فَضائِحِ الرِّوافِضِ» -، نصیرالدین ابوالرّشید عبدالجلیل قزوینی رازی، به تصحیح: میرجلال‌الدین مُحدّثِ اَرَموی، تهران: اَنجَمَنِ آثارِ ملی، ۱۳۵۸ ه.ش.، ص ۶۵.^۲

«... به قولِ شاعِرکانِ بَداعتقادِ مُفسِدِ بی‌نمازِ حَمارِ که شِعراهایِ رکیکِ گُفته‌اند و در بیرانه‌ها جمع شده می‌خوانند ...» (همان، ص ۷۳).

«... و این مَذهَبِ جَبَرِ هیچِ عَالِمیِ فاضلیِ عابِدی عَفیفِ نَفسیِ اِختیارِ نَکند مَگر مُشتیِ دوغ‌بازی لَتَبانِ^۳ مَنبَلِ^۴ بی‌نمازِ بَرَبِط‌سازِ چَنگ‌نوازِ زَرَقِ فُروشِ لوطیِ حَمارِ قَمارِ تَحَمَل‌گوی، مَروانیِ صورت، اَمویِ صِفَتِ ...» (همان، ص ۱۸۹ و ۱۹۰).

۲. سَنج: نقض. معروف به: بعض مَثالِبِ التَّواصِبِ فی نقضِ «بعضِ فَضائِحِ الرِّوافِضِ». نصیرالدین ابوالرّشید عبدالجلیل قزوینی رازی، به تصحیح: میرجلال‌الدین مُحدّثِ اَرَموی، تهران: اَنجَمَنِ آثارِ ملی، ۱۳۵۸ ه.ش.، ص ۶۷۳.

۳. طابِعِ نقض، استادِ اَنوشه‌یادِ میرجلال‌الدین مُحدّثِ اَرَموی. طابِعِ نَراه، دَر هَامِشِ این فِقره اِستِظهارِ فرموده است که واژه «حَمار» به مَعنایِ «شِرابِ فُروش» باشَد؛ لیکِ پَسان‌تر، دَر ص ۶۷۳، این فِقره نیز، از شَواهِدِ واژه «حَمار» به مَعنایِ «حَمَرخور» به قَلَمِ رَفته؛ و اَظْهَر، هَمین است.

۴. لَتَبان: حَریص، شِکَم‌پَرَسْت؛ کاهِل، نادان؛ هیچ‌کاره، کَمینِه.

۵. مَنبَل: کاهِل و بی‌کاره؛ مُتَکَبِّر و بَداعتقاد.

«... و گویند: خلفاء و ائمه و شهیدان و غازیان اسلام و علما و زهاد که نه رافضی باشند، همه را در دوزخ اندازند، و موالیان خود را از غالیان و رافضیان در بهشت می فرستند اگرچه غماز و خمار و بی نماز بوده باشند...» (همان، ص ۲۷۴).

«... هرگز ایشان را در هیچ قاضی امامی زاهدی مُصلِحی اعتقادشان نباشد، اعتقادشان در خُماری مُفسِدی عوانی باشد،...» (همان، ص ۴۱۲). (روایتی از همین عبارت در ص ۴۱۶ نیز آمده است).

«... وگر خواجه سُستی را شاید که ... یزیدِ خَمیر، و مروان رانده، و هشام ناتمام، و یزیدِ ناقص، و ولیدِ ماجنِ خَماری زَمار را هم «امیرالمؤمنین» خواند و نویسد و...» (همان، ص ۴۲۷ و ۴۲۸).

در بعضی این نمونه ها که از نَقْض بیرون کشیده یاد کردیم، مانند همین فقره اخیر، واژه «خمار»، بی هیچ شُبّه، به معنای «خمرخور» (یا: «بسیار خمرخور، باده نوش قهار») است، نه «خمرفروش». در بعضی دیگر هم، اگرچه صدق معنای «خمرفروش» را نیز احتمالی توان داد، همان معنای «خمرخور» راجح است، بی تردید.^۶

مولوی نیز «خمار» را به معنای «باده نوش، باده نوش قهار» به کار برده است.

در غزلی گوید:

باغ و گلستانِ ملی، اشکوفه می کردند دی زیرا که بررریق از پگه خوردند^۷ خمارانِ ما

(کلیاتِ شمس یا دیوان کبیر، مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ ه.ش، ۲۶ / ۱، غ ۳۰، ب ۳۹۸).

سَلَمَانِ ساوجی، در چکامه ای در ستایش سلطان اویس، به آغاز «شَفَق آمد چو می و ماه نو عید چو جام / غرض آنست که امشب شب جامست و مُدام» (کلیاتِ سَلَمَانِ ساوجی، به تصحیح و

۶. چنین است در مأخذ چاپی. باید دشتنوشت های کتاب را بدقت وازسید. دور نیست به قرینه بعضی نمونه های پیشین و همین شُدن «خمار» با «قمار» در عباراتی از صاحب نَقْض، این «غماز»، مُصَحَّف همان «قمار» باشد.

۷. استاد دکتر سید علی موسوی گرمارودی، در تحریر امروزی نَقْض که زیر نام بازنگاشت «نَقْض» عبدالجلیل رازی قزوینی سامان داده اند، فقره ص ۶۵ را (احتمالاً تحت تأثیر اشیطهار پیشگفته مرحوم استاد محدث ارموی و بی توجه به آنچه پسان تر در فهرست لغات آن کتاب آمده است و جمله کار بردها را به معنای «خمرخور» گرفته) به «شراب فروش» برگردانده اند و فقره های ص ۷۳ و ۱۹۰ و ۲۷۴ و ۴۱۶ و ۴۲۷ را به «شراب خوار».

فقره ص ۴۱۲ را نیز به «شراب خوار» برگردانیده اند؛ لیک گویا بای «خمار» را بایء مصدری خوانده اند؛ که دُرست نمی نماید. نگر: بازنگاشت «نَقْض» عبدالجلیل رازی قزوینی (زنده در ۵۶ هجری قمری) بر اساس تصحیح استاد فقید دکتر میرجلال الدین محدث ارموی (۱۳۵۸، ۱۳۸۳ ه.ش)، دکتر سید علی موسوی گرمارودی، تهیه کننده: مرکز همایش های علمی و پژوهش های آزاد دارالحدیث، ج: ۱، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۹۶ ه.ش، ذیل صفحات یاد شده متن نَقْض که نشانی آنها بر هوامش بازنگاشت نقش بسته است.

۸. بریق خوردن: خوردن چیزی به صورت ناشتا و در حالی که هنوز خوردنی دیگری با آب دهان نیامیخته است.

مقدمه: دکتر عباسعلی وفایی، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۱۴۴)، به مناسبت یادکرد رسیدن عید فطر و گذشتن ماه روزه و برپائی بزم شاه، گفته است:

کام خمار شد از خنده لبالب چو قدح

که میش می رسد امشب ز لب جام به کام (همان، همان ص)

و پیدا است که در این مقام، «خمار» همان «باده نوش قهار»ی است که از برای باده و در رسیدن بانگ نوشانوش بی تاب شده بوده است، نه «باده فروش»؛ کما این که «خمار» به معنای «باده فروش» را نیز در همین چکامه پسان تر به کار برده است و سروده:

بر سر کوچۀ خمار به شهر شوال

خانه‌ای گیر که بستند در شهر صیام

پخته شد هر که به خام خم خمار رسید

تو بدین پخته اگر در نرسی باشی خام

(همان، همان ص).

این آوزدن دو «خمار»، یکی به معنای «باده نوش قهار» و دیگری به معنای «باده فروش»، در یک قطعه شعر (قصیده یا غزل یا ...) نیز، در شعر فارسی سابقه دارد.

حکیم سنائی غزوی در غزلی فرموده است:

ای دل! اندر نیستی چون دم زنی خمار باش

شو بری از نام و ننگ و از خودی بیزار باش

دین و دنیا جمله اندر باز و خود مقلس نشین

در صف ناراستان خود جمله مقلس وار باش

تاکی از ناموس و زرق و زهد و تسبیح و نماز؟

بنده جام شراب و خادم خمار باش

می پرستی پیشه گیر اندر خرابات و قمار

کم زن و قلاش و مست ورنه و دودی خوار باش ...

دیوان حکیم سنائی غزوی، به اهتمام پرویز بابایی، ج: ۱، تهران: نشر آزاد مهر، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۴۱۷ - با نویسی «رزق» به جای «زرق» -؛ و: در اقلیم روشنائی - تفسیر چند غزل از حکیم سنائی -، دکتر محمد رضا شفيعي کدکني، ج: ۶، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۸ و ۶۹ - بدون بیت دوم - (۹).

۹. استاد معظم، جناب آقای دکتر شفيعي کدکني. دام غلاه. در توضیح «خمار» دُوم مرقوم داشته‌اند: «میغروش و در اینجا کنایه از آدم لالابالی و بی‌عید است» (در اقلیم روشنائی. تفسیر چند غزل از حکیم سنائی. دکتر محمد رضا شفيعي کدکني، ج: ۶، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۱۶).

می نویسم:

گویا سُهو و خلطی زح داده است؛ ... شاید در حروفنگاری و جائ گذاری یادداشت‌ها.

«خَمَار»، دَرِ مِضْرَاعِ نُحُست، به مَعْنایِ «باده نوشِ قَهَّار» است، و آنجا که می گوید: «خادِمِ خَمَارِ باش»، به مَعْنایِ «باده فروش»؛ می گوید: «خِدمتگزارِ می فروش باش، مُلازِمِ پیرِ میگده باش».

باری، «خَمَار» به مَعْنایِ «باده نوش، باده نوشِ قَهَّار» باز هم شاهد دارد.

دَرِ دَسْرَتانِ نَمی دَهَم. ... عَرَض، رَفِعِ تَوَهُّمِ عَرَابتِ بود از آنچه راجع بدان مِضْرَاعِ سَعْدی گفته شد و زُدایشِ دودلی از تَلَقّیِ واژه «خَمَار» به مَعْنایِ «باده نوش» یا «باده نوشِ قَهَّار»؛ وَالسَّلَام.

اِصْفَهانِ مینویشان / بُحبوحَه فَصْلِ حَزانِ ۱۴۰۰ ه.ش.

دَرِ «بندۀ جامِ شراب و خادمِ خَمَارِ باش»، «خَمَار» به مَعْنایِ "باده فروش" است؛ بی آن که لُومًا «کنایه از آدم لابلالی و بیقید» باشند. ... آری، دَرِ «خادِمِ خَمَارِ شُدَن»، اِشَارَتی هست به تَفْضِ قیدها و رِشَتَن از نام و نَتَنگ و لابلالی گری و بی قیدی. وائگهی، آنجا که گوید: «ای دل! اندر نیستی چون دم زنی خَمَارِ باش»، بظاهر «خَمَار» همان "باده نوشِ قَهَّار" است که البته در این مقام «کنایه از آدم لابلالی و بیقید است».

نَمی دانم دَرِ اِستِدارِکِ بَرِ توضیحاتِ استادِ دکتر شَفِعی. مَعَنّا اللهُ تَعَالی بَطُولِ بقائه، مُصِیبَم یا مُخْطی، و تَقْصیری کرده ام یا نه. اُمیدوارم لاطائل نَگفته باشم؛ وَاللهُ الْعَاصِم.